

حاطره‌ای خوش ازرقا

دکتر بهنام اسماعیلی



کردم و درخواستم را گفتم. بر خلاف انتظار، گفت کاری می‌کنم و چندی بعد در داروخانه بوعلی مشغول به کار شدم. در شیفت شب این داروخانه از یک ساعتی به بعد، فقط دو دانشجو بودیم که همه کارها از جمله پذیرش نسخه، پیچیدن و

با دکترسیامک نژاد در سال ۱۳۶۶ و زمان دانشجویی آشنا شدم. سال سوم دانشکده بودم و هنوز تعداد واحد‌هایم به حد نصاب درخواست شیفت نرسیده بود ولی متاهل و نیازمند کار بودم. با کمی ترس و عدم اعتماد به نفس به ایشان مراجعه

دستور زدن و حتی صندوق داری را انجام می دادیم. بعد از مدتی با تذکر همکاران، سیستم را تغییر دادند و صندوق دار شبانه گذاشته شد. از این دوران خاطره ای که به یاد دارم آن است که من و هم شیفتی ثابتم مرحوم دکتر پیرکلخوران فکر نمی کردیم که دکتر سیامک نژاد گاهی شبانه به داروخانه ها سرکشی می کند. نیمه شبی سرد حدود ۳ صبح ما دو نفر با صندوق دار جلوی داروخانه آتشی به پا کرده و حالی می کردیم و غافل از این که دکتر سیامک نژاد در ماشین در سوی دیگر خیابان نظاره گر ما است. فردا جریمه و توبیخ شدیم و فهمیدیم کار با این رئیس شوخی بردار نیست. دکتر سیامک نژاد مدتی بعد فهمید خیلی اهل درس و مشق نیستم و خواست هفته ای سه روز صبح ها داروخانه ۱۳ آبان و سه شب داروخانه بوعلی باشم. کمک حال معیشتی بود و خودم هم دوست داشتم.

یک روز صبح در حال خروج از داروخانه ۱۳ آبان، ایشان به من گفت که حال نوشتن داری؟ پرسیدم چی؟ گفت هر چی در مورد دارو و داروسازی برای نشریه رازی و این کار من را هل داد به دنیای ترجمه و نویسندگی و سال ها کار با رازی و کسب هر چه بیشتر اصول نوشتن در کنار اساتیدی همچون دکتر روشن ضمیر عزیز که بسیار از ایشان یاد گرفتم. سال ۱۳۶۹ فارغ التحصیل شدم و برای

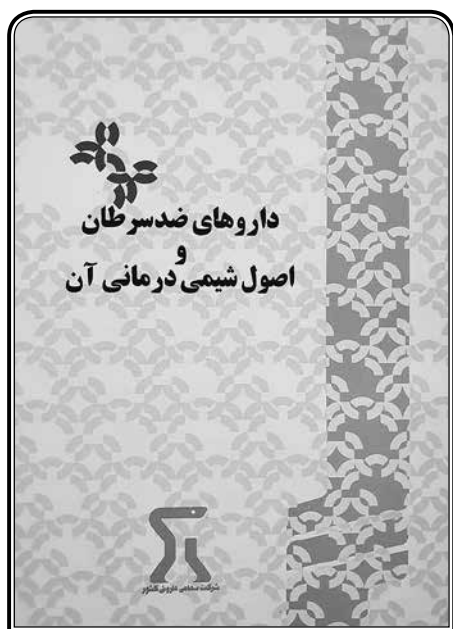
طرح رفتیم. روزی دکتر سیامک نژاد زنگ زد و گفت دارم شرکت سهامی دارویی کشور را تحویل می گیرم و به من گفت که به تهران برگردم. چون برایم موقعیت خوبی بود و آینده بهتری را انتظار داشتیم، آمدم. دکتر سیامک نژاد بیشترین فضا و شرایط را برای رشد و بالندگی در شرکت سهامی را برایم فراهم کرد. ایده عالی در سر داشت: ایجاد یک دفتر علمی جهت اطلاع رسانی به جامعه پزشکی.

در دهه شصت و هفتاد دسترسی به نشریات رده اول پزشکی چندان فراهم نبود. تیم علمی شرکت سهامی با حضور دکتر روشن ضمیر، دکتر پورغلامی، بنده و خانم دکتر فرانک جعفری شروع به کار کرد. نشریات اصلی در سه زمینه اونکولوژی و قلب و عروق و فارماکولوژی از طریق شرکت رش سوئیس تامین و تعدادی از متخصصان قلب و اونکولوژی نیز به جمع ما پیوستند. سیستم اطلاع رسانی در سه زمینه گفته شده به صورت ماهانه تهیه و برای کلیه متخصصان و علاقمندان در سراسر ایران ارسال می شد. شاید این از مهمترین اقدامات دکتر سیامک نژاد در دوران تصدی مدیریت شرکت سهامی بود. در کنار این سیستم اطلاع رسانی و با نظارت و زحمات فراوان دو استاد عزیز روشن ضمیر و پورغلامی برای اولین بار کتاب مدون و نسبتاً کاملی در مورد داروهای سرطانی تهیه و چاپ شد که در آن زمان بسیار

و دستور اجرا می داد. در بهمن ۱۳۷۴ دوران کاری و یا همکاری من و دکتر تمام شد ولی آنچه باقی ماند ارتباطی بود ماندگار و همیشگی. برای خرید دارو بارها با هم سفر رفتیم و همیشه متوجه می شدم با چه انگیزه بالایی برای خرید با قیمت بهتر و تامین به موقع داروهای مورد نیاز تلاش می کند. جسارت داشت که برای اولین بار داروهای سرطانی را از منابع معتبر و نه برندهای اصلی، با قیمت مناسب خریداری کند. به یاد دارم به مکزیک رفتیم تا از شرکت لمری مکزیک چند داروی ضدسرطانی خریداری کنیم. جلسه ای ۷ ساعتی که در پایان جلسه، کلیه درخواست های دکتر سیامک نژاد را پذیرفتند، حتی



مورد استقبال قرار گرفت. سپس کتاب درمان صرع و داروهای ضد صرع سازمان بهداشت جهانی ترجمه و چاپ شد و در انتها کتابی شامل داروهای وارداتی شرکت سهامی نیز به نگارش درآمد. دکتر سیامک نژاد عزیز راه را برای من باز کرد و در اقدامی که برای خود من هم قابل انتظار نبود، بنده را به مدیریت بازرگانی شرکت سهامی انتقال داد که آینده و زندگی کاری من را کامل تغییر داد. در دوران همکاری با دکتر نظم و توانایی برای تصمیم گیری و پی گیری تا حصول نتیجه را یاد گرفتم. همیشه ساعت ۷ صبح و قبل از دیگران در دفتر کارش بود. در جلسات سریع و قاطع تصمیم می گرفت



چنین روزی را می کرد که بخشیدش. دکتر فریدون سیامک نژاد خاطره ای خوش از رفاقت و مرام و انسانیت شد. زود بود و ناخواسته ولی شد. همیشه رئیس و همواره فرمانده بود. برای هیچ کاری غیر از این ساخته نشده بود. سال ها با هم بودیم چه زمانی که در رکاب ایشان کار می کردم و چه زمانی که همکار نبودیم. ارادت به مردی که اسوه نظم و اعتقاد بود و تلاش برای رسیدن به بهترین ها در هر پست و مقامی که داشت. گاهی اصرار بر عقاید و نظراتش بر دیگران گران می آمد ولی کوتاه نمی آمد، شاید همین یکی از عوامل موفقیت و گاهی اوقات مشکلاتی بود که در فعالیت های کاری خود پیدا می کرد. از سال ۱۳۶۶ با هم آشنا شدیم و همکار. تا اواسط دهه هفتاد که راه کاری مان



تغییر آرت ورک (Art Work) و رنگ بسته بندی تا مخصوص ایران باشد. پس از دوران شرکت سهامی، دکتر ابتدا به عنوان قائم مقام دکتر احمدیانی به سازمان غذا و دارو و سپس به حیطة پخش دارو رفت که حتما رفقای دیگر از تاثیر گذاری دکتر سیامک عزیز گفته ها خواهند داشت. سال ها گذشت تا روزی زنگ زد و گفت مجوز داروخانه گرفته و خواست تا با هم شریک شده و داروخانه را تاسیس کنیم. داروخانه ایجاد شد اما انتفاعی در این کار نبود و بیشتر جایی برای دیدن دوستان در این اواخر بود. داروخانه ای که پس از چند سال به یک خیریه واگذار شد تا بعد از خودش، خیریه مذکور از آن بهره مند شود، شاید فکر



بود که به جبر زمانه و شرایط کرونایی این دو سال به انتظار دیدارشان جوابی نگرفته بود، دوست بود و دقیق سخت گیر بود ولی مهربان و با مرام و حیف و صد حیف که در برابر بزرگترین بالای این روزها کمی بی توجهی کرد. رفیق عزیزم، فریدون جایت همین جا است، در قلب ما و مثل همیشه رئیس و فرمانده ای حتی، اگر دیدنت آرزویی دست نیافتنی برای ما شده باشد.

جدا شد ولی ارادت به ایشان و همیشه رئیس بودنش در ذهن و افکار من هیچ گاه کم نشد. در دوران مدیریتش مواردی جفا دید و به حاشیه رفت ولی ارتباط ما هیچ گاه قطع نشد. چه آن گاه که در داروخانه امینی بهارستان کنج عزلت گزیده بود و پنج شنبه‌ها دیداری و گفت و گویی می کردیم، چه زمانی که دیگر مسؤولیتی نداشت و در داروخانه اش پاتوقی برای دوستان درست کرده بود و چشم انتظار دیدار یارانی